

کارول میسون

وقتی که رفتی

مترجم: مهرداد یوسفی



آلیس^۱

سال ۲۰۱۳

صدای زنگ ساعت بلند می‌شود و چند لحظه‌ای، در یک حالت خواب و بیدار، فکر می‌کنم هنوز در هاوایی^۲ هستم. دستم را روی تشک می‌کشم تا او را لمس کنم. صدای بلند نفس کشیدنش که البته آنقدر هم بلند نیست که بتوانم آن را خرناس بنامم، به گوش می‌رسد. با انگشتانم به آرامی پوستش را چنگ می‌زنم و او غلت می‌خورد. با نگاه خواب‌آلوده‌اش من را نگاه می‌کند، و هردو لبخند می‌زنیم.

اما حباب رنگین‌کمانی خوشبختی‌ام پایدار نمی‌ماند. به جای پوست گرم و نشاط‌آور جاستین^۳، باید دست نوازشم را روی ملافه‌های سرد

1. Alice

۲. مجمع‌الجزایر هاوایی در اقیانوس آرام، ایالت پنجاهم کشور آمریکا است. پایتخت و شهر مهم آن هونولولو است. طول نواری که مجمع‌الجزایر هاوایی را تشکیل می‌دهد ۳۳۰۰ کیلومتر است.

3. Justin

بکشم. سپس حسی از ناباوری شتابان و بی‌پرده به سراغم می‌آید. «اصلاً نمی‌توانستم باور کنم چیزی که قبلاً می‌دانستم، می‌تواند تا این اندازه برایم غیرمنتظره باشد.»

اشتباه بزرگی را مرتکب شده‌ام. برای هیچ کس دیگری نمی‌توانم ادامه دهم. متأسفم.

اتفاقات چهار روز قبل بی‌رحمانه در این بخش ضمیر ناخودآگاهم، با اشتیاقی وافر برای دوباره زنده شدن، در کمین من نشسته بودند، به نظر می‌رسید با آنها به اندازه کافی زندگی نکرده‌ام. اما هر بار که آنها را پشت سر می‌گذارم، چیزی جز واقعیت نمی‌بینم.

مثل همین چند لحظه قبل در کائوآئی^۱ از خواب بیدار شدم. جاستین کنارم نبود. فکر کردم همانند سه روز گذشته، برای شنا بیرون رفته. بلند شدم، پرده سفید وال^۲ اتاق را کنار زدم تا آفتاب به داخل بتابد. جلوی آفتاب ایستادم، و به اقیانوس فیروزه‌ای درخشان تا جایی که دسته سیاه‌پوشی از موج‌سواران صبحگاهی در حال بازی بودند، خیره شدم.

نمی‌توانستم او را ببینم. البته، کوچکترین نگرانی هم ناز ندیدنش داشتم. فقط دوست داشتم او، یعنی شوهرم، را پیدا کنم. آن سر خاص و موهای سیاه و پریشانش، با آن دست‌ها که در طرفین بدنش تکان می‌خوردند تا بتواند مسیر درست را روی امواج طی کند. خیلی این کار را دوست داشتم: نگاه کردنش وقتی متوجه نیست، و تصور این که دارم به یک غریبه نگاه می‌کنم.

پرده را کنار زدم و به طرف یخچال رفتم تا کمی خامه بردارم. می‌خواستم دانه‌های قهوه را درون دستگاه قهوه‌ساز بریزم که یک تکه

۱. یکی از جزایر هشت‌گانه ایالت هاوایی آمریکا در اقیانوس آرام است.

۲. نوعی پارچه، این پارچه هم برای تهیه لباس‌های زیر و هم برای تهیه پیراهن و دامن و چادر به کار می‌رود.

کاغذ تاشده را در کنار دو فنجان و نعلبکی دیدم. با دستخط او، روی آن نوشته شده بود، آلیس.

حرکت مردد دستم برای برداشتن آن کاغذ، نوشته‌های روی آن که معنا و مفهومی برایم نداشت، در باز شده کمد دیواری، چندین جالباسی خالی و جای خالی چمدانش روی آن قفسه، هیچ یک از خاطرم نرفته‌اند. افسر پلیس هاوایی زن تنومندی بود که موهایش را تراشیده و فقط چند رشته باریک از موهایش جلوی پیشانی‌اش را گرفته بود. می‌خواستم پس از برگشتن جاستین او را برایش توصیف کنم، و بگویم او چقدر خشن بود، اما آن وقت بایستی تمام اتفاقات پیش آمده را یک بار دیگر در ذهنم مرور می‌کردم: جاستین بر نمی‌گشت. مدیر هتل با پلیس تماس گرفته بود، همین‌که به ما اجازه داده بود از دفترش استفاده کنیم، به اندازه کافی به ما محبت داشت. داشتم با یک روبدوشامبر، بی‌هدف به این طرف و آن طرف می‌رفتم و به مردم می‌گفتم که شوهرم ناپدید شده است. چند نفر از پرسنل هتل به من کمک کردند تا ساحل را بگردیم. آنها خیلی مهربان بودند، اما می‌توانستم حدس بزنم که آن زن پلیس این قدرها هم مهربان نخواهد بود.

با خم شدن به جلو انگار خودش را روی میز انداخت، گفت: «خوشگل جون، اگه فکر می‌کنی این یادداشت قبل از خودکشیه، اشتباه می‌کنی. کسی که می‌خواد خودشو بکشه، این کار رو وسط ماه غسلش با یه لپ‌تاپ و یه چمدون پراز لباس نمی‌کنه.»

من هیچ حرفی راجع به خودکشی نزده بودم. ولی این کلمه وارد ذهنم شد و برای مدتی من را رها نکرد.

نمی‌توانم ادامه بدهم...؟ آن زن با نگاهی به این معنا من را ورنانداز می‌کرد که فقط به این خاطر تو را تحمل می‌کنم که یک انگلیسی با موهای بلوند و احتمالاً دیوانه هستی.